

# در ستایشِ سیمین با نو بهبها نی

اسماعیل خوئی



بگو، بگو به زبانی رساتر از فریاد  
به صلح جوی که: بیراهه پوست، سیمین جان!  
از این خرافه‌ی شرخیز جانِ بسیاران  
نیازمندِ بسی شست و شوست، سیمین جان!  
سکوتِ مردمِ ما از سرِ پذیرش نیست:  
که این سکوت پُر از های وهوست، سیمین جان!

به زادروزِ او

چو موج و ماه، که همرازِ اوست، سیمین جان!  
همیشه با تو مرا گفت و گوشت، سیمین جان!  
همیشه بینم ات - ای شاعرِ همیشه! - که چون  
سرت ز غم به گریبان فروست، سیمین جان!  
غزل تر آیدت از آبِ دیدگان، این است  
که شعرِ نسلِ تو را آبروست، سیمین جان!  
غزل مهابتی از انفجارِ تندر یافت  
ز عقده‌ها که تو را در گلوست، سیمین جان!  
به خود می‌آردم آن گونه خواندنِ غزل ات  
که گویی آینه ام روبروست، سیمین جان!  
به جست وجوی حقیقت روانه ای و تو را  
غزل گزارشِ این جست و جوست، سیمین جان!

عجب که نیست پریشان، اگر چه بیتابیت  
گزاره ی غمِ ما مو به پوست، سیمین جان!  
بهارِ شعرِ تورا برگ ریز در پی نیست:  
که جاودانه پُر از رنگ و بوست، سیمین جان!  
به غیر دُردِ ننوشم ز جامِ شعرِ زمان:  
خوشا می یی که تو را در سبوست، سیمین جان!  
به زادروزِ تو، شاید که بر خود، از شادی،  
به جای جامه، بدِّریم پوست، سیمین جان!  
خوش آمدی به جهان، گرچه چون تویی در آن  
نشانِ تیرِ غم از چار سوست، سیمین جان!  
ز دشمنانِ نگون بختِ داد و آزادی ست  
به جان هر آن که تو را نیست دوست، سیمین جان!  
تو را سخن کژی و لاغ بر نمی تابد:  
چرا که، چون خودت، آینه روست، سیمین جان!  
بر آب های فصاحت، خرامِ شعرت را  
وقارِ فاخرِ رفتارِ قوست، سیمین جان!  
نکوست خواستِ آزادی، آری: از این روست  
که هر چه ها که سرایی نکوست، سیمین جان!  
درست عزم به رزمِ فقیه کردی جزم:  
گجسته دشمنِ ایران هموست، سیمین جان!  
خجسته میهنِ خود را دوباره می سازیم:  
از آن سپس که رها زین عدوست، سیمین جان!

امیدوار به نسلِ جوانِ ایرانِ ام:  
که آفرینگرِ آینده اوست، سیمین جان!  
به صلح و سازش امیدی نمی توان بستن:  
چرا که دشمنِ ما فتنه جوست، سیمین جان!  
بگو، بگو به زبانی رساتر از فریاد  
به صلح جوی که: بیراهه پوست، سیمین جان!  
از این خرافه ی شرخیز جانِ بسیاران  
نیازمندِ بسی شست و شوست، سیمین جان!  
سکوتِ مردمِ ما از سرِ پذیرش نیست:  
که این سکوت پُر از های وهوست، سیمین جان!  
طبیعی است که مردمِ به حزم رزم کنند:  
که خصم دد صفت و دیو خوست، سیمین جان!  
نشان دهد که نخشکیده است سرچشمه  
همین که آبِ روانی به جوست، سیمین جان!  
برای آن که نمیرد امیدِ آزادی،  
دوامِ ءُمرِ توام آرزوست، سیمین جان!  
چهاردهم خردادماه ۱۳۹۱  
بیدرکجای لندن